

فصلنامه سیاست خارجی
سال سی و دوم، شماره ۴، زمستان ۱۳۹۷، صص ۲۶-۵

۱

سیاست خارجی ایران از درون مذاکره مبتنی بر قدرت

مصاحبه با دکتر محمد جواد ظریف

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

توضیح

با توجه به سابقه علمی و تجارب عملی جناب آقای دکتر ظریف وزیر محترم امور خارجه در حوزه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در چهار دهه گذشته، ذیلاً مصاحبه‌ای که توسط دکتر سیدمحمد کاظم سجادپور مدیر مسئول و دکتر بهادر امینیان سردبیر فصلنامه سیاست خارجی با ایشان انجام گرفته منعکس می‌گردد.



سؤال: جناب آقای دکتر ظریف در چهلمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی و استقرار نظام جمهوری اسلامی ایران قرار داریم. حضرتعالی در طول چهل سال گذشته در منصب‌های مختلف تا بالاترین سمت دیپلماسی کشور سابقه بسیار ارزشمندی دارید و همچنین خود از متخصصان حوزه علمی روابط بین‌الملل هستید. با توجه به تجربه طولانی، سوابق، تخصص و مسئولیت‌های متعدد حضرتعالی در حوزه سیاست خارجی، امروز و پس از گذشت چهل سال از تاریخ انقلاب اسلامی اگر بخواهید مهمترین دستاورد انقلاب اسلامی ایران در عرصه سیاست خارجی را تبیین نمایید چه مساله‌ای را مطرح می‌کنید؟

آنچه که به نظر من بسیار شکل دهنده سیاست خارجی جمهوری اسلامی بود - که در شعار محوری انقلاب اسلامی هم خودش را کاملاً نشان داده است - ملاحظات مردم نسبت به وضعیت روابط خارجی کشور بود که به انقلاب انجامید. مردم از میزان وابستگی که زمامداران رژیم‌های قبلی به قدرت‌های خارجی داشتند بسیار ناخوشنود و عصبانی بودند. این نوع وابستگی با واکنش شدید و نگرانی مردم روبرو شده بود که در فرهنگ عمومی مردم زیاد مشاهده می‌شود. نگرش مردم به نقش خارجی‌ها در تصمیم‌گیری‌ها که هنوز شاید برخی از باقیمانده اش را ببینیم. اگر به شعار اصلی انقلاب نگاه کنید اولین شعار ارتباط مستقیم با استقلال دارد (استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی) که بیانگر نگرانی مردم از مداخله بیگانگان در مقدرات و سرنوشتشان بود. یکی از سه خواست اصلی مردم در حرکت انقلابی که طبیعتاً باید شکل دهنده سیاست خارجی بعد از انقلاب باشد خواست آنها برای استقلال و تعیین سرنوشت بود و این مهمترین مشخصه سیاست خارجی بعد از انقلاب است.

البته دستیابی به استقلال و حفظ آن بی هزینه نبوده است. علت این هزینه مندی این بوده که یک روند وابستگی در منطقه مهمی را متوقف کرده است. برخی می‌پرسند چرا این اتفاق برای دیگران نمی‌افتد. دو دلیل وجود دارد. هیچ چیز در دنیا در خلا شکل نمی‌گیرد. استقلال ما باید در چارچوب و قالب وابستگی نظام قبلی مورد بررسی قرار گیرد. این وابستگی در یک منطقه بسیار استراتژیک و مهم بوده که تامین کننده بسیاری از منافع و دلمشغولی‌های غرب بوده است. وابستگی رژیم گذشته به معنای ان

نیست که آن رژیم از خودش هیچ اختیاری نداشت. رژیم گذشته بعضی وقتها سعی بر موازنه هم می‌کرد. ارتباط با شوروی و چین و برخی اقدامات رژیم قبل برای ایجاد موازنه بود و یا شاید بالا بردن توان چانه زنی در ارتباط با محور اصلی. ولی واقعیت آن بود که هم غرب یک عنصر تعیین کننده برای امنیت ایران بود و هم ایران یک عنصر تعیین کننده بوده برای محاسبات غرب در این منطقه بود. فلذا استقلال برای ایران با این سابقه و در این چارچوب فرق می‌کند با استقلال یک کشور در یک فضای دیگر. یک کلمه است ولی دو مفهوم و معنای متفاوت دارد چون در دو قالب و ظرف متفاوت زمانی و مکانی و نیز ژئوپلیتیکی مطرح می‌شود.

لذا استقلال خواهی ما در سیاست خارجی از انقلاب نشأت گرفته است. استقلال ما تبدیل شد به شعار نه شرقی نه غربی. این شعار نه اینکه ضد غرب و یا ضد شرق هستیم بلکه یعنی از شرق و از غرب مستقل هستیم. حافظه تاریخی مردم ما نگران زمانی بوده است که تصمیمات در سفارت انگلیس یا روس گرفته می‌شد. شعار نه شرقی نه غربی معنای ضدیت و سلبی ندارد؛ بلکه معنای ایجابی دارد. یعنی سیاست مستقلی خواهیم داشت. چون تفاوت انقلاب ایران آن بود که یک انقلاب خودجوش براساس باورهای ملی و داخلی بود. انقلاب ما انقلابی نبود که به قول کمونیستها توسط یک ونگارد انقلابی و یک گروه پیشتانز و یا وابسته به خارجی هدایت شود و یک خط ویژه‌ای علیه یک کشور و یا کشور دیگری را دنبال کند. کتاب پایان حاکمیت ریچارد فالک در اوایل انقلاب این مشخصه انقلاب اسلامی را بسیار برجسته می‌کند.

نکته دوم و مشخصه دیگر انقلابی با تأثیرات جهانی این بود که ما بعد از انقلاب یک روش جدید زمامداری را تجربه کردیم. هم در مدل زمامداری و هم در شکل ارتباط با خارج. نکته جمع کننده همه اینها درونزا بودن آنست. درونزا بودن که اکنون هم در مورد اقتصاد مقاومتی هم می‌گوییم به معنای مخالفت با بیرون نیست بلکه ما هم درونزا هستیم و هم برونگرا. درونزایی مبانی فکری ما در انقلاب به این معنی است که یک مدل جدید زمامداری را توسط انقلاب و جمهوری اسلامی ارائه کردیم. درونزایی قدرت ما، درونزایی مشروعیت ما، درونزایی پیشرفت ما، مشخصه بعد از انقلاب است. این به معنای جنگ با دیگران نیست. ولی کسی نمی‌تواند بگوید من اگر حمایت را بردارم ایران

سقوط می‌کند؛ نه روسیه، نه آمریکا و نه هیچ کشور دیگری. ما روابط خوبی با روسیه داریم. ولی به معنای آن نیست که بدون حمایت روسیه نمی‌توانیم زندگی کنیم. هیچ مقام روسی یا هیچ مقام دیگری نمی‌تواند حرفی را که لیندزی گراهام در مورد عربستان گفته در مورد ایران بزند.

اگر بخواهیم دقیق نگاه کنیم هم می‌شود گفت که انقلاب اسلامی یک تاثیر بسزایی در ماهیت نظام دوقطبی به وجود آورد و هم می‌توانیم بگوییم که رهبران انقلاب مخصوصا حضرت امام خیلی زود پایان نظام دو قطبی را درک کردند. اینکه در واقع محاصره ایدئولوژیک نظام دوقطبی الزاما تا فروپاشی نظام دوقطبی ادامه نداشت و در چارچوب ایدئولوژیک شاید می‌شد گفت که تقریبا زمانی بعد از انقلاب یا همان در زمان انقلاب در بُعد ایدئولوژیک یک طرف احساس پیروزی می‌کرد و یکی از دلخوری‌های اصلی آن طرف از نظر من این است که زمانی که احساس می‌کرد یک گفتمان غالب در دنیاست گفتمان جدیدی در قالب انقلاب اسلامی و یا اسلام سیاسی به صورت رسمی در یک کشور قدرت گرفت. فکر می‌کردند یک گفتمان چیره در دنیا پدید آمده است: پایان تاریخ. در این زمان یک گفتمان -- نمی‌گوییم گفتمان رقیب ولی یک گفتمان دیگر در ایران قدرت سیاسی را بدست می‌آورد. شاید گفتمان بدیل هم نباشد واقعا. بخاطر اینکه بالاخره ما ادعای اینکه بخواهیم بیایم یک گفتمان جهانی با این انقلاب ایجاد کنیم نداشته‌ایم. حالا انشالله با انقلاب حضرت مهدی این کار خواهد شد. ولی یک گفتمانی ایجاد کردیم که در واقع مانع یک هژمونی گفتمانی غرب در دنیا شده است.

لذا لازم است ما استقلال خود را در این ظرف زمانی و مکانی و گفتمانی ببینیم. در ظرف واقعی سابقه وابستگی و موقعیت جغرافیایی و نقشی که آن وابستگی در نظامی که برای منطقه دیده بودند داشت. آنهم در شرایطی که یک گفتمان احساس می‌کرد توانسته با دشواری زیاد و با هزینه سنگین غلبه بکند و به عنوان گفتمان غالب دنیا مطرح بشود که همان گفتمان غرب است: لیبرال دموکراسی است. در مقابل یک گفتمان دیگری که الزاما نه رقیب است نه ضد است بلکه متفاوت است عناصری از دموکراسی را حتما دارد ولی ابتناءش بر آن مبانی گفتمانی لیبرال دموکراسی نیست.

ممکن است در بعضی از مبانی لیبرال دموکراسی مبانی قوی تر و جدی تری هم داشته باشد. این در واقع مشخصه انقلاب بود.

این نتایجی هم داشت. یک وجهش اسلام سیاسی است حتما ما مبدع اسلام سیاسی در ایران نبودیم. حتما قبل از ایران از جنبش اخوان و مرحوم حسن البنا در مصر تلقی سیاسی از اسلام وجود داشت ضمن اینکه شما می‌توانید بدرستی ادعا بکنید که اسلام سیاسی از زمان پیغمبر بوده است. یعنی اسلام غیر سیاسی نداریم. اما اسلام به عنوان یک کنشگر در صحنه‌ی روابط بین‌المللی شاید بروز و ظهورش با انقلاب اسلامی باشد و این تاثیر عظیمی داشته است. البته آنچه امروز می‌بینیم یک تلاشی است برای انحراف معنایی. یعنی اینکه اجازه ندهند آن اسلامی که توسط انقلاب اسلامی مطرح شد که اسلام عقلانیت است، اسلام عقل است، اسلام منطق است، اسلام پویاست، مطرح باشد و تلاش کنند آن را با یک برداشت غلط از اسلام جایگزین کنند. حتی نمی‌شود گفت برداشت عقب افتاده. بخاطر اینکه ما هشتصد سال پیش مولانا را داریم که از اسلامی صحبت می‌کند که هیچ ارتباطی با تفکر افراطی و سلفی ندارد. یعنی اینطور نیست که اسلام در یک روند تاریخی به یک دیدگاه به اصطلاح معتدل رسیده باشد. مثل روندی که در اروپا بوده است. اسلام از ابتدا همین اسلام اعتدال بوده است، یعنی اسلامی که در فرمان حضرت امیر به مالک اشتر هست. زمامداری اسلامی که می‌گوید یا برادر تو است در دین یا همنظیر تو است در خلق. این اسلام یا اسلامی که در نوشته‌های مولانا هست. که می‌گوید من نه شرقی‌ام، نه غربی‌ام، نه رومی‌ام، نه فارسم. این اسلام برای اینکه نتواند به عنوان آن عنصر جدید گفتمانی مطرح شود یک اسلام‌های بدیلی در کنارش گذاشتند. اسلام‌های دروغینی در کنارش گذاشتند. ولی این واقعیت که اسلام به عنوان یک نیروی سیاسی در دنیا مطرح بوده است. که حالا یک زمانی آمریکایی‌ها برای اینکه با کمونیست مقابله بکنند هم از اسلام استفاده می‌کردند. ترویج و ترغیب می‌کردند ولی آن اسلام، اسلامی که انقلاب اسلامی مطرح کرد نبود.

در کنار استقلال دو بحث داریم. یکی گفتمان اسلام خواهی و این اسلام واقعی و دومی هم گفتمان استقلال خواهی. این دو نتیجه اش می‌شود که ما یک گفتمان خودباوری داریم. یعنی ما باور داریم که نیاز نداریم دنباله رو باشیم. نیاز نداریم سیادت

دیگران را بپذیریم، نیاز نداریم نه سیادت عملیاتی‌شان را بپذیریم نه سیادت نظری‌شان را بپذیریم. ما الان فکر می‌کنیم که گفتمان اصیل انقلاب اسلامی نیازمند این است که ما تفکر داشته باشیم، خودمان فکر بکنیم، خودمان کرسی‌های آزاد اندیشی داشته باشیم. این زاینده ی همین باور است که ما به خودباوری رسیده ایم.

من واقعا با دید شعاری نگاه نمی‌کنم. ایده نه شرقی نه غربی یک ایده سلبی نیست. ایده ایجابی است. یعنی ما حرف داریم برای زدن. نه اینکه فقط حرفمان متفاوت بودن از دیگران است. ریشه دیدگاه ما و بینش ما هم نتیجه یک دوران روشنگری و بازنگری مثل رنسانس نیست، ریشه اش در خود اسلام است. خود پیامبر است، ائمه است، متفکران اسلامی است.

یک نکته‌ای عرض کردم و آن ضرورت نگاه واقع‌گرایانه است. یعنی ما باید هزینه مند بودن استقلال عملی و گفتمانی خود را بدانیم. یعنی ما باید قبول کنیم که این حرکت ما هزینه مند بود. بخشی از این هزینه ناشی از اصل استقلال است و قسمتی از آن ناشی از عملکرد و اشتباهات خود ما. نباید هیچیک از این دو را در یک تحلیل واقع‌بینانه فراموش کنیم. سوال این است که آیا آنچه به دست آوردیم ارزش این هزینه‌ها را دارد یا نه. ما نمی‌توانیم این واقعیت را که دولت‌های دیگر حرکت انقلاب اسلامی را بدرست یا غلط یک چالش برای نظام بین‌الملل تصور می‌کردند در تحلی خود فراموش کنیم. ولی بالاخره این یک واقعیت بود و برای همین شوروی و امریکا و اروپا و منطقه همگی از صدام در جنگ علیه نظام نوپای جمهوری اسلامی حمایت می‌کردند. چالش دیدگاه یا گفتمان انقلاب اسلامی با آنچه که از هر طرفی می‌خواستند یک نظام مبتنی بر سلطه ایجاد بکنند یک واقعیت است. به جهت اینکه آن هژمونی را نمی‌پذیرفت. پایه ی قدرت معنایی ایران همین واقعیت است. این است که قدرت معنایی ایران را ساخته است. و ما اگر فراموش کنیم مبنای قدرتمان را در واقع وارد یک معادله‌ای شدیم که الزاما در آن معادله ما هیچ چیز جدیدی برای ارائه نداریم. آنجایی که ما چیز جدید برای ارائه داریم آنچه ما را قدرتمند کرده همینجاست. در این معادله نقش مردم بسیار مهم است: درونزایی یعنی نقش مردم. پایه قدرت معنایی ایران همین است.

سؤال: در طول چهار دهه گذشته جمهوری اسلامی ایران موفق به کسب موفقیت‌های چشمگیری در عرصه منطقه‌ای و بین‌المللی شده است. شما نقش دیپلماسی در این موفقیت‌ها را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ و مهمترین عناصر موثر در این موفقیت‌ها را چه می‌دانید؟

مذاکره یک قسمت عمده روابط بین‌الملل است. ما چند اتفاق مهم در روابط خارجیمان در ۴۰ سال گذشته داریم. هدف من تحلیل این وقایع نیست و تلاش هم نمی‌کنم بعد از ۴۰ سال حوادثی را که باید در ظرف زمانی خودشان بررسی کنیم مورد ارزیابی فله‌ای قرار دهیم. همیشه می‌شود با نگاه به گذشته بگوییم که اگر اینطور عمل میشد بهتر بود. اما در یک امتداد این را نگاه نکنیم و در ظرف خودش، آن وقت یک معنای دیگری پیدا می‌کند. ولی آنچه من می‌خواهم بیان کنم نقش مذاکره در پایان دادن به منازعات و یا در نهادینه کردن دستاوردهاست. مذاکره پایان دهنده بحران است. و نباید مذاکره را به عنوان یک امر ضد ارزش و مساوی با تسلیم تلقی کنیم. زمانی که مذاکره و قدرت میدانی توامان و با هماهنگی مورد استفاده قرار گیرد بیشترین دستاورد را دارد. ولی اگر یکی از این دو نباشد و یا هماهنگی وجود نداشته باشد و یا در شرایط مناسب به یاری یکدیگر نیایند دستاوردها بسیار پایین می‌آید و یا حتی خدای ناکرده با ناکامی مواجه می‌شویم. ولی صرف نظر از شکست یا موفقیت، اصل مذاکره یک امر ضروری است و در تاریخ ۴۰ ساله بعد از انقلاب هم به عنوان یک واقعیت پذیرفته شده است.

سؤال: اگر بخواهیم مهمترین نقاط عطف سیاست خارجی جمهوری اسلامی در این چهل سال را معین کنیم شما چه مقاطعی را تعیین می‌نمایید و در هر یک از این نقاط عطف چگونه می‌توان ایده شما مبتنی بر موفقیت بر اساس پیوند قدرت میدانی و مذاکره را نشان داد؟

مهمترین نقاط عطف سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را بدینگونه می‌توانیم دسته بندی نماییم:

۱. واقعه گروگان گیری سفارت آمریکا

واقعه گروگان گیری سفارت آمریکا در چه ظرف زمانی و سابقه تاریخی شکل گرفت و مهم است با توجه به رویکرد اصلی که انقلاب داشت و نگاه اصلی، که یک نگاه استقلال خواهی است. و نگرانی مردم که اگر به شعارشان نگاه نکنیم نگرانی اولشان، همان بازگشت سلطه خارجی هست. یکبار هم تجربه اش را در کودتای ۳۲ دیده بودند. تلاش من فهم گروگان گیری است. این یک تجربه است و این تجربه چطور ختم شد؟ با مذاکرات. نتیجه مذاکرات هم ارتباط داشت با زمان ورود به مذاکره و میزان استفاده از شرایط که فعلا اینجا جای بحث آن نیست. اگر به شعارهای مردم نگاه کنیم نگرانی اولشان، همان بازگشت سلطه خارجی هست. یکبار هم تجربه اش را کرده بودند. این مساله در فهم مساله گروگان گیری بسیار کمک می کند. آمریکا در سازمان ملل تلاش کرد مساله ایران را تحت فصل هفتم منشور سازمان ملل به عنوان یک تهدید علیه صلح و امنیت مطرح نماید که در نهایت با مذاکرات الجزایر خاتمه یافت. این یک تجربه است و این تجربه چطور ختم شد؟ این مساله نیز با مذاکره به پایان رسید. مذاکره پایان دهنده بحران است.

۲. جنگ ایران و عراق

نقطه عطف بعدی جنگ تحمیلی است. چند نکته برجسته در مورد جنگ وجود دارد: یکی تصویری که به این جنگ منجر شد. چه تصویری بود در زمانی که جنگ شد؟ تصویری بود که دولت ما دولت تازه کاری است و نیروهای نظامی پاشیده اند و ادعا هم میشد که وفاداری شان محل تردید است و ایران ناتوان است و لذا می توانند ظرف چند هفته از طریق حمله به ایران به فروپاشی کشور یا شکست انقلاب برسند. برای همین هم تا یک هفته شورای امنیت سازمان ملل متحد هیچ اقدامی نمی کرد. اگر تحلیل های اول جنگ را بخوانید همه تحلیل های آمریکایی ها در اول جنگ این بود که جمهوری اسلامی ظرف یکی دو هفته سقوط می کند. به همین دلیل ما می بینیم که قطعنامه ۴۷۹ یک هفته بعد از جنگ صادر می شود. ۲۲ سپتامبر جنگ شروع شد و یک هفته بعد یعنی ۲۸ سپتامبر قطعنامه صادر شد. شما این را مقایسه کنید با

قطعنامه ۶۶۰ که هشت ساعت بعد از حمله عراق به کویت صادر شد با اینکه حمله عراق روز اول اوت بود که همه دنیا وارد تعطیلات تابستانی شده بودند. نکته دومی که در مقایسه این دو تا قطعنامه باید اشاره کنیم این است که در حالی که یک کشور است که به ایران و کویت حمله کرده ولی قطعنامه ۶۶۰، عراق را نه تنها محکوم می‌کند بلکه صدام را از عواقب وخیم اقدام خودش می‌ترساند. اما قطعنامه ۴۷۹ نه تنها عراق را محکوم نکرد بلکه فقط خواهان متوقف شدن جنگ شد حتی خواهان عقب نشینی نشد. چرا؟ اینها همه به خاطر تصور ناتوانی ایران است. من یقین دارم که آن وقت هم همکاران ما در وزارت خارجه و در نمایندگی ایران در نیویورک با توجه به این که خاک کشورشان اشغال شده بود حداکثر تلاششان را کرده اند که قطعنامه ۴۷۹ چنین قطعنامه یک طرفه‌ای نباشد ولی واقعیت تصور دنیا از قدرت ما باعث این وضعیت شد.

اولین قطعنامه شورای امنیت که به لزوم عقب نشینی نیروهای خارجی اشاره دارد قطعنامه‌ای است. که بعد از فتح خرمشهر صادر می‌شود. در فاصله شروع جنگ تا فتح خرمشهر هیچ قطعنامه دیگری نداریم. اینجا تغییر تصور دنیا از قدرت ایران باعث می‌شود که قطعنامه کمی به آنچه که نرم بین‌المللی است نزدیک تر می‌شود. قطعنامه‌های بعدی نموداری از ترکیب قدرت میدانی با توان مذاکراتی است. در قطعنامه ۵۹۸ که در اوج قدرت میدانی ایران مذاکره شد با کمک یک دیپلماسی و مذاکره فعال تبدیل می‌شود به قطعنامه‌ای که حداقل سه تا از خواسته‌های جمهوری اسلامی ایران را در خودش دارد. بنده در مذاکرات همه قطعنامه‌ها از بعد از فتح خرمشهر بودم و می‌دانم که علاوه بر قدرت میدانی آنچه به دستاوردهای ۵۹۸ انجامید مذاکرات بسیار جدی و هدفمندی بود که توانست قدرت میدانی را به دستاوردهای عینی تبدیل کند.

- یک تعیین متجاوز (پاراگراف ۶)
- دو عدم مداخله نیروهای خارجی (پاراگراف ۵)
- سه امنیت منطقه (پاراگراف ۸)

البته به زبانی که شورای امنیت می‌نویسد. اما این سه خواسته جمهوری اسلامی در قطعنامه از طریق دیپلماسی مبتنی بر قدرت حاصل می‌شود. لذا اگر بخواهیم این مراحل را بگوییم، لانه جاسوسی و سفارت یکی از آن است شروع جنگ یکی از آن است و قطعنامه ۵۹۸ و یک قطعنامه هم قبل از ۵۹۸ است که اگر اشتباه نکنم قطعنامه ۵۸۲ مربوط به یکسال قبل از ۵۹۸ است. که در آن هم آثار دیپلماسی را می‌بینید که اشاره دارد به ضرورت بررسی شروع جنگ. لذا پیوند دیپلماسی و قدرت بسیار مهم است و همانگونه که دیپلماسی بدون قدرت میدانی برد بسیار کمی دارد، قدرت نیز بدون دیپلماسی تبدیل به دستاوردی نمی‌شود. کما این که قطعنامه ۵۴۰ در اوج قدرت ما بود ولی تماماً علیه ماست. لذا مشخص است که قدرت صرف به نتیجه مطلوب نمی‌رسد.

۳. ایجاد اجماع در جهان اسلام حول یک محور

محکومیت کتاب آیات شیطانی به عنوان ارتداد از طریق مذاکره و دیپلماسی حاصل شد. پس از انتشار کتاب اهانت آمیز آیات شیطانی توسط سلمان رشدی^۱ در مهرماه ۱۳۶۷ و فتوای ارتداد او توسط امام خمینی (ره) در بهمن ۱۳۶۷ (فوریه ۱۹۸۹)، تلاش دیپلماتیک گسترده‌ای برای بسیج جهان اسلام به عمل آمد و دستگاه دیپلماسی ایران موفق شد با وجود عدم رابطه با کشور عربستان، در اجلاس سازمان کنفرانس اسلامی اجماعی ایجاد نماید که منجر به صدور قطعنامه ارتداد سلمان رشدی توسط ۴۶ وزیر امور خارجه این سازمان در اسفند ۱۳۶۷ (مارس ۱۹۸۹) شد.

۴. پذیرش شرایط ایران و قطعنامه ۵۹۸ توسط صدام حسین

هر چند جنگ در مرداد ماه سال ۱۳۶۷ به پایان رسید، ولی مشکلات متعددی بین دو کشور لاینحل باقی مانده بود، از جمله تداوم اشغال برخی از مناطق ایران، عدم تعیین تکلیف ده‌ها هزار اسیر جنگی و ۲۵۰۰ کیلومتر مربع در اواخر جنگ هنوز در اشغال عراق بود. وضعیت مرزی بین ایران و عراق پس از لغو توافق ۱۹۷۵ توسط صدام،

^۱. Salman Rushdie

بلا تکلیف مانده بود. اما با مذاکرات فشرده و هوشمندانه تیم مذاکراتی ایران و جناب آقای سیروس نصری، سرانجام، صدام حسین در نامه تاریخی ۲۴ مرداد ۱۳۶۹ به رئیس جمهور وقت ایران، مرحوم هاشمی رفسنجانی نوشت: آنچه می‌خواستید تحقق می‌یابد. وی تمام شرایط ایران از جمله قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر، عقب‌نشینی نیروهای عراقی از اراضی اشغال شده ایران و آزادی اسیران ایرانی را پذیرفت. این دستاورد مهم، تنها با مذاکره به دست آمد.

۵. تصمیم بر اعلان بیطرفی در جنگ کویت

مرحله بعدی تصمیم مهم دیپلماتیک جمهوری اسلامی برای بی طرفی فعال در جنگ کویت بود که آنهم در واقع یک سیاست فعال بود که از قبل از جنگ کویت شروع شد. در قبل از جنگ عراق علیه کویت، یک دیپلماسی و مذاکره فعال دوجانبه با عراق که توسط جناب آقای نصری به خوبی هدایت شد باعث عقب نشینی عراق از سرزمین ایران و پذیرش ۷۵ توسط صدام شد که با نامه نگاری مرحوم آیت اله هاشمی با صدام و انجام عقب نشینی و سپس آزادی اسرا بعد از حمله عراق به کویت بود. همه می‌دانند که بعد از آتش بس ۲۰۰۰ کیلومتر مربع از خاک جمهوری اسلامی ایران در اشغال عراق بود و آزاد سازی سرزمین ایران از طریق یک مذاکره هوشمند بدست آمد.

۶. تعیین متجاوز در جنگ ایران و عراق

اگرچه در بند ششم قطعنامه ۵۹۸ بحث تعیین متجاوز در جنگ ایران و عراق به دبیرکل سازمان ملل محول شده بود، اما هدف اعلان رسمی متجاوز از طرف دبیر کل، روندی بسیار مشکل بود و با مقاومت قدرت‌های بزرگ روبرو شده بود که در تضام با ایران بودند و این مساله را موفقیت چشمگیری برای ایران محسوب می‌کردند. از طرف دیگر، دستگاه دیپلماسی کشور با تلاش پیگیر بر تحقق آن متمرکز شده بود. البته، دبیرکل برای انجام این اقدام بسیار حساس، نیاز به فضای مناسب و مساعد سیاسی نسبت به ایران نیز داشت که در آن شرایط فضای سیاسی علیه ایران بود. در آن زمان، دستگاه دیپلماسی ایران، درگیر یک اقدام انساندوستانه گسترده شد. صدها زندانی

لبنانی و فلسطینی در زندان‌های اسرائیل در شرایط نامساعدی اسیر بودند و پیکر ده‌ها شهید نزد اسرائیلی‌ها بود و در مقابل اجساد چند سرباز اسرائیلی در دست لبنانی‌ها نگهداری می‌شد. در نتیجه، مذاکرات مستمر ایران با آقای پیکو، نماینده دبیرکل سازمان ملل و بدون هیچ مذاکره‌ای با نمایندگان اسرائیل و آمریکا، همگی صدها اسیر دربند زندان خیام اسرائیل آزاد و پیکرهای شهدای لبنان بازگردانده شد و هشت گروگان آمریکایی و اجساد چند سرباز اسرائیلی که در اختیار لبنانیها بود نیز به نماینده سازمان ملل تحویل شد. در آن زمان جناب آقای دکتر خرازی، نماینده وقت ایران در سازمان ملل و اینجانب به شدت درگیر این مساله انساندوستانه شده بودیم و بارها بین تهران، دمشق و نیویورک سفر کردیم. ایجاد این فضای مساعد، راه را برای اعلان رسمی متجاوز توسط دبیرکل سازمان ملل هموار ساخت. تیم دیپلماتیک ایران در نیویورک نیز با تلاش پیگیر و تهیه گزارش‌های مستدل و مفصل، دبیرکل را متقاعد به اعلان رسمی متجاوز کرده و در نهایت خاویر پرز دکوئیار، دبیرکل وقت سازمان ملل در هجدهم آذر ۱۳۷۰ (دسامبر ۱۹۹۱) با ناکافی دانستن توجیهات عراق، این کشور را به عنوان متجاوز معرفی کرد. بدین ترتیب، از طریق دیپلماسی طولانی و مذاکره، ایران به بزرگترین پیروزی دیپلماتیک خود در جنگ تحمیلی دست یافت. در نتیجه، خواست مردم (اعلان متجاوز) که برای آن سال‌ها جنگیدند، سه سال پس از پایان جنگ (بواسطه قطعنامه ۵۹۸) به دست آمد که نتیجه دیپلماسی مبتنی بر قدرت بود.

۷. جنگ بوسنی

یکی دیگر از مقاطع مهم روابط بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران در بحران بوسنی است که مجموعه‌ای از کامیابی‌ها و ناکامی‌ها را داشتیم. موفقیت ما این بود که بحران بوسنی توانست جهان اسلام را متحد کند و ایران با تشکیل گروه تماس و نیز گروه ویژه کمک‌رسانی توانست کشورهای اسلامی را در معادلات جهانی در خارج از منطقه خاورمیانه و در قلب اروپا وارد نماید. در این مرحله جهان اسلام شخصیت و هویت گرفت. هویت بخشی به جهان اسلام نتیجه بحران بوسنی بود. ایران و مالزی خیلی نقش داشتند. آنجا ما در میدان بودیم. در مذاکرات هم بودیم. مالزی در میدان نبود ولی در

مذاکرات بود. ولی در مقطعی ما آمادگی شرکت فعال در مذاکرات را نداشتیم و بر این باور بودیم که مذاکرات آرمان مردم بوسنی را به نتیجه نمی‌رساند و میدان تعیین کننده است. ما به عنوان عضو فعال گروه تماس از مذاکرات حذف شدیم و این ترکیه بود که در مذاکرات نهایی حضور پیدا کرد و میوه اش را چید. نهایتاً پس از مذاکرات دیتون، بوسنیایی‌ها بسیار محترمانه از ما خواستند که میدان را هم ترک کنیم. به عبارتی در ابتدا در میدان بودیم در مذاکره هم بودیم و توانستیم کنفرانس اسلامی را مطرح کنیم. ولی به مرحله اساسی و پایانی مذاکره که رسید تابو بودن مذاکره ما را از بازی بیرون کرد. این نتیجه اش شد که ترکها میوه را چیدند. قدرتش را داشتیم ولی میوه را نچیدیم. در میدان بودیم ولی مذاکرات بدون حضور ایران پیش رفت و به بیرون رفتن ایران از بوسنی منجر شد. یعنی قدرت میدانی بدون مذاکره نتیجه نمی‌دهد.

۸. گفتگوی تمدن‌ها

طرح گفتگوی تمدن‌ها در سازمان ملل متحد و نامگذاری سال ۲۰۰۱ به عنوان سال جهانی گفتگوی تمدن‌ها نیز یک مرحله مهم است که هم مساله‌ای که مورد نیاز جامعه بین‌المللی بود را مطرح کرد و از طریق دیپلماسی آن را به نتیجه رساند. گفتگوی تمدن‌ها صرفاً یک ایده شیک نبود که دنیا از آن استقبال کند. بلکه یک ایده کاملاً انقلابی بود. آمریکایی‌ها می‌رفتند که بگویند که ما توانستیم از طریق پایان تاریخ و یا جنگ تمدن‌ها که پایان تاریخ یعنی یک تمدن جهانی (در تضاد با گفتگوی تمدن‌ها) و اگر جنگ تمدن‌ها باشد که دیگر گفتگو معنا ندارد فلذا این پارادایمی که گفتگوی تمدن‌ها مطرح کرد یک چالش اساسی در برابر آمریکا بود ولی به خاطر دیپلماسی موفق ما، آمریکا به آن تن داد و این نشان می‌دهد که آمریکا هر چه بخواهد به دست نمی‌آورد حتی در اوج قدرتش.

یک نشانه‌ای که آمریکا با گفتگوی تمدن‌ها مخالف بود این است که به مجرد اینکه فرصت مناسب را پیدا کرد گفتگوی تمدن‌ها را از صحنه خارج کرد. یعنی در سال ۲۰۰۱ که سال گفتگوی تمدن‌ها بود به بهانه جنگ با ترور نگذاشت گفتگوی تمدن‌ها به صورت مناسب و با زمان کافی در مجمع عمومی سازمان ملل متحد مطرح شود. و

بعد از طریق دو تا از متحدینش یعنی ترکیه و اسپانیا ایده ائتلاف تمدن‌ها را مطرح کرد که این خودش آنتی تز گفتگوی تمدن‌هاست. گفتگوی تمدن‌ها یعنی آوردن همه در داخل ولی ایده ائتلاف تمدن‌ها یعنی دوباره دشمن تعریف کنید. اینکه ما میخواستیم چارچوبی را به عنوان پارادایم جدید روابط بین‌الملل از طریق دیپلماسی مطرح کنیم امکان پذیر شد. مقابله آمریکا هم نشانگر اهمیت این مساله است. مشکل آنست که ما خودمان ارزش حرفمان را نفهمیدیم و در دعوی داخلی، گفتگوی تمدن‌ها شهید شد به عنوان یک ایده غیرانقلابی.

آمریکا از دید هر دو کمپ فکری غرب یعنی ایده آلیسم (با طرح پایان تاریخ) و رئالیسم (ایده جنگ تمدن‌ها) ایده برتری غرب را مطرح می‌کرد. گفتگوی تمدن‌ها یک پارادایم رقیب بود برای غرب و اینجا ایران دوباره در برابر گفتمان هژمون ایستادگی کرد. ایران تا اینجا دوبار نه تنها هژمونی گفتمان غرب را به چالش کشیده بلکه نگذاشته این ایده در صحنه بین‌المللی غالب شود. و این موفقیت تا حدی بوده که در گفتگوی تمدن‌ها موفق شده حتی آمریکا را هم به دنبال خودش بکشاند. و آمریکا به اجماع پیوست. برای رسیدن به این هدف، یک مذاکره پیچیده با تمام مراحل مذاکراتی در این مورد انجام دادیم. یعنی هر چه در کتاب دیپلماسی چندجانبه گفتیم اینجا انجام دادیم. اول یک ائتلاف از کشورهای اسلامی تشکیل دادیم سپس این ائتلاف را گسترده تر کردیم بعد به سازمان ملل متحد بردیم. چند جلسه در آنجا گذاشتیم در تهران چند جلسه گذاشتیم. گروه شخصیت‌های برجسته تشکیل دادیم. و از این طریق توانستیم به یک نتیجه ارزشمند برسیم. ولی در داخل کشور آن قدر این کار را کوچک شمردیم و ارزش دستاورد کشور را قدر ندانستیم که کتاب عبور از اختلافات (Crossing the Divide) که توسط شخصیت‌های برجسته گفتگوی تمدن‌ها تألیف شد و به چندین زبان دنیا ترجمه شد حتی به فارسی ترجمه هم نشد.

۹. افغانستان پس از ۱۱ سپتامبر

نمونه و مرحله بعدی افغانستان است. در افغانستان جمهوری اسلامی دوبرال داشت و همزمان از آن استفاده کرد حضور در میدان و مذاکره. دوستی و همکاری من با سرلشگر

سلیمانی هم در همان مرحله شروع شد. جمهوری اسلامی در طول بحران افغانستان بر اساس یک نگرش استراتژیک از اتحاد شمال حمایت کرد و هیچگاه دولت طالبان را به رسمیت نشناخت. فلذا در زمانی که قرار بود افغانستان آزاد شود و بعد آمریکایی‌ها دخالت کردند تنها نیرویی که می‌توانست این کار را انجام دهد نیروهایی بودند که با ایران کار کرده بودند. اینجا ایران وارد مذاکره هم شد یعنی حضور جمهوری اسلامی در بن و نقش فعالی که در بن ایفا کرد. تا جایی که آمریکایی‌ها گفتند کنفرانس بن بدون حضور فلانی شکست می‌خورد. این تلاقی کار میدانی و مذاکره باعث شد تا منافع مردم افغانستان از دیدگاه ایران محقق شود. ما هم در بحث تشکیل دولت عراق و هم در تشکیل دولت افغانستان با امریکا مذاکره کردیم، ولی راجع به ایران مذاکره نکردیم. مذاکره ما صرفاً در مورد افغانستان و عراق بود. فلذا نباید جایی که در مورد ایران مذاکره نکردیم توقع داشته باشیم که مابه ازای ایرانی داشته باشیم. ما در افغانستان به خاطر افغانستان مذاکره کردیم چون امنیت افغانستان به عنوان همسایه ما برای ما بسیار مهم است و مذاکره‌ای که ما در افغانستان داشتیم ملاحظاتی بود که به خاطر مردم افغانستان داشتیم ولی ملاحظات امنیت ملی خودمان را هم داشتیم و تمام این مسایل از طریق مذاکره به دست آمد. اینکه ما بعد رفتیم در محور شرارت، حتما خیانت آمریکا بود. ولی ما هم در مورد ایران مذاکره نکرده بودیم. لذا نمی‌توانیم بگوییم در نتیجه مذاکره به محور شرارت رسیدیم. درست این است که در نتیجه مذاکره به خواست‌هایمان در مورد افغانستان رسیدیم. محور شرارت نتیجه خیانت آمریکا و دخالت اسرائیل بخاطر نگرانی از عواقب نتایج مثبت اجلاس بن از یک سو و برخی ناهماهنگی‌های داخلی از سوی دیگر بود.

۱۰. عراق پس از صدام

مذاکره تاثیرگذار بعدی ایران در مورد عراق پس از صدام بود. در عراق هم سه دور در ابتدای بحران مذاکره کردیم. البته بعدها هم مذاکراتی بود ولی من حضور نداشتم. من دو دور قبل از حمله آمریکا به عراق و یک دور بعد از حمله با مجوز با آمریکایی‌ها

مذاکره کردم. طرح آمریکا در عراق اشغالی، استقرار حکومت نظامی ژنرال گارنر^۱ و بعداً حکومت طولانی پل برمر^۲ بود و دوستان عرب آمریکا نیز هدف حکومت بعثی منهای صدام را دنبال می‌کردند. لذا، ایران برای تقابل با این دو طرح، کار مشکلی در پیش داشت. اما جمهوری اسلامی ایران با ترکیب قدرت میدانی و مذاکره هوشمندانه، موفق شد تا طرحهای خلاف منافع مردم عراق و متضاد منافع ایران را برهم زند و با طرح موضوع "یک عراقی یک رای" فضای متفاوتی در عراق پدید آورد. در آن زمان، زلمای خلیل زاد، گارنر و خانم هیلاری من طرف آمریکایی مذاکره بودند. زلمای خلیل زاد در کتاب خود در مورد این مذاکرات می‌نویسند: ظریف به شدت پیگیر بعثی زدایی و تغییر بنیادین ساختار امنیتی عراق بود(در تقابل با طرح‌های کشورهای عرب دوست آمریکا)، اما خلیل زاد در این کتاب به شدت احساس تاسف می‌کند که چرا هشدارهای ظریف در مورد آینده عراق را جدی نگرفت.^۳

۱۱. ممانعت از ارجاع ایران به فصل هفت منشور سازمان ملل

قدرت مذاکراتی ایران در چند مورد موفق شد جلوی ارجاع پرونده ایران به شورای امنیت سازمان ملل برای قرار گرفتن ذیل فصل هفتم منشور را بگیرد. اغلب کشورهای که ذیل این فصل قرار گرفته اند، با جنگ، تغییر رژیم و فشارهای جانکاهی مواجه شده‌اند. در ادامه به چند مورد آن اشاره می‌شود:

۱. آمریکا در سال ۱۹۸۰ و بعد از بحث گروگانگیری، تلاش کرد ایران را ذیل فصل هفتم منشور محکوم نماید که با تلاش‌های انجام شده و وتوی روسیه ناکام ماند.
۲. در سال ۱۹۸۸، دولت آمریکا کوشید به بهانه عدم پذیرش قطعنامه ۵۹۸ ایران را تحت فصل هفتم منشور محکوم نماید. در این مورد، حتی روس‌ها به ایرانی‌ها گفتند که نمی‌توانند این قطعنامه را وتو کنند. در این قطعنامه، انواع تحریم‌ها علیه کشورمان طرح شده بود. روس‌ها آمدند به ما گفتند که ما دیگر نمی‌توانیم در برابر

1. Jay Montgomery Garner

2. Paul Bremer

3. ZalmayKhalilzad, The Envoy: From Kabul to the White House, My Journey Through a Turbulent World. New York, St. Martin's Press, 2016.

قطعنامه دوم آمریکا مقابله کنیم و یک متنی را به ما دادند که عین قطعنامه ۶۶۱ بود. یعنی انواع تحریم‌ها را برای ایران گذاشته بودند. در آن دوران، ما با مذاکرات فشرده با سایر اعضای شورای امنیت و ایجاد فضای مساعد سیاسی با بیان شفاف و دقیق دیدگاه‌های ایران در خصوص قطعنامه ۵۹۸، توانستیم مانع موفقیت آمریکا شویم. از طریق نامه‌ای که به tantamount معروف شد مانع آن شدیم. ما پس از اجازه امام، یک نامه‌ای نوشتیم و گفتیم که پذیرش طرح اجرایی دبیر کل به مثابه پذیرش قطعنامه ۵۹۸ است. و بعد با اعضای شورا مذاکره کردیم و مانع قطعنامه تحریم شدیم.

۳. مورد سوم در موضوع هسته‌ای و در دور اول مذاکرات هسته‌ای بود که در سال ۲۰۰۴ (۱۳۸۳) آقای بولتن سفیر آمریکا در سازمان ملل متحد بود و یک non-paper را میان اعضا پخش کرده بود که ما باید ایران را از آژانس به شورای امنیت بیاوریم. چطور مانع این شدیم؟ در آن زمان با مذاکرات پاریس و توافق پاریس مانع رفتن ایران به شورای امنیت شدیم. از این طریق توانستیم در زمان دولت اصلاحات مانع از تحقق آرزوی آمریکایی‌ها در وارد کردن بحث هسته‌ای ایران شویم.

۱۲. مذاکرات هسته‌ای در سال ۲۰۰۳ میلادی (۱۳۸۲)

وقتی آژانس اولین گزارش را در سپتامبر ۲۰۰۳ میلادی داد که در ایران غنی سازی اعلام نشده وجود داشته است، بی بی سی نوشت که ایران باید برای اولین بار در تاریخ خود بین جنگ و تسلیم یکی را انتخاب کند. اینجا توانستیم با مذاکره مانع بشویم. با بیانیه تهران جلوی آن را گرفتیم. در مرحله بعد که قرار بود بر اساس بیانیه تهران برنامه هسته‌ای خود را اعلام کنیم ولی بی بی سی ۲ را به هر دلیلی اعلام نکرده بودیم و بسیار برای ما گران تمام شد. اینجا هم با مذاکره بروکسل مشکل را حل کردیم و به همین ترتیب با توافق پاریس در آذر ۸۳ به مرحله پایان دادن به پرونده هسته‌ای وارد شدیم و علیرغم تلاش بولتن برای بردن پرونده به شورای امنیت حتی مانع طرح پرونده در شورای حکام شدیم.

۱۳. مباحث هسته‌ای پس از بیانیه تهران

متاسفانه ناتوانی اروپایی‌ها در انجام تعهداتشان در سال ۸۴ همراه با انتخابات ریاست جمهوری در ایران پرونده را وارد مرحله جدیدی کرد. در این مرحله تکیه بر افزایش قدرت میدانی بود و بی‌توجهی به مذاکره. نتیجه آن هم قطعنامه‌های متعدد شورای امنیت از یک سو و افزایش تعداد سانتریفیوژها و توان هسته‌ای از سوی دیگر بود. لذا ناتوانی کنونی اروپایی‌ها در انجام تعهداتشان مسبوق به سابقه است. در دوره ۸ ساله دولت دکتر احمدی‌نژاد اعتقاد بر این بود که باید قدرت ساخته بشود. شاید به عنوان پشتوانه مذاکره. تلاش بر این بود. لذا داده‌های آمریکایی‌ها شد داده‌های مذاکراتی و داده‌های ما شد داده‌های عینی. بالاخره آمریکایی‌ها توانستند آنچه را که بیش از ۳۰ سال دنبال آن بودند و آن بالاترین اجماع سازی علیه ایران از طریق تحریم شورای امنیت آنهم در چندین قطعنامه در یک بازه زمانی ۶ ساله بدست آورند. این اجماع امنیتی مهمترین دستاورد راهبردی آمریکا بود. فرصت پرداختن به جزئیات نیست. هدف من بیشتر از نشان دادن ارتباط بین قدرت میدانی و مذاکره بود.

۱۴. مذاکرات برجام

اهمیت مذاکرات برجام برهم ریختن اجماع امنیتی علیه ایران بود که با اتکا به قدرت ملی و توانمندی‌های هسته‌ای توانستیم بازهم از طریق مذاکره آن را بشکنیم. اهمیت دستاوردهای راهبردی در مذاکرات برجام همین است و به همین دلیل است که اسرائیل از ابتدا مخالف برجام بود و ترامپ هم آن را بدترین توافق تاریخ می‌داند. در تاریخ شورای امنیت هیچ کشوری نتوانسته از تحریم شورای امنیت سالم خارج شود، حتی آنها که تماماً به مطالبات شورای امنیت تن دادند. از رودزیا، آپارتاید، عراق، لیبی، یوگسلاوی، سودان و ... نتیجه یا فروپاشی بوده و یا حتی نابودی و چند پاره شدن کشور. ما در سایه اتکا به توان ملی و با استفاده از ابزار مذاکره توانستیم نه تنها تمامی تحریم‌های شورای امنیت را از بین ببریم بلکه حتی یک لحظه به قطعنامه‌ها عمل نکنیم و تمام توان هسته‌ای را که قطعنامه خواهدان نابودی (اراک و فردو) و لاقل تعلیق آن (نطنز و تحقیق و توسعه) بودند را حفظ کنیم. این دستاورد کوچکی نیست و مذاکره برای دستیابی به آن را نباید صرفاً به دلیل

بدعهدی آمریکا نکوهش کرد. دولت کنونی آمریکا از بسیاری قراردادهای بین‌المللی (حتی آنها که به تصویب کنگره رسیده بوده است) نیز خارج شده و لذا بدعهدی آن دولت به معنی مذموم بودن مذاکره و توافق نیست. مثل اینکه اگر یک تریلی بزرگ از چراغ قرمز رد شد و چند خودرو و عابر پیدا را نابود کرد بگوییم قوانین راهنمایی مذموم است و نباید مجلس من بعد قوانین رانندگی تصویب کند.

۱۵. بحران سوریه

مرحله بعدی جنگ علیه افراط‌گرایی در سوریه است. امروز شرایط در سوریه این گونه است که وزرای خارجه روسیه و آمریکا در پاییز ۹۵ تصمیم گرفتند در سوریه آتش بس اعلام کنند، ولی نتوانستند و آتش بس آنها دوام نیاورد. سه ماه بعد، ما، روسیه و ترکیه با استفاده از قدرت میدانی ما و روسیه و با افزودن ظرفیت مذاکره و بهره‌گیری از قدرت میدانی در دیپلماسی توانستیم روند آستانه را شروع کنیم که توانسته دو سال خونریزی را تا حد زیادی کاهش داده و حتی متوقف کند و روند سیاسی را شروع کند. برای رسیدن به این وضعیت، شرایط میدانی حتما مهم و محوری بوده است ولی بدون دیپلماسی و مذاکره نمی‌توانستیم به این نتایج برسیم. هر زمان هم که دیپلماسی و مذاکره را کنار بگذاریم احتمال تجدید خاطره تلخ بوسنی وجود دارد. برای این که این واقعیت را درک کنیم لازم است نگاهی به ۶ سال گذشته بیندازیم و فراز و نشیب‌ها را ببینیم. ما را در دوران قبل از برجام (حتی در دولت یازدهم) حتی در مذاکرات سوریه راه نمی‌دادند. صرفنظر از وضعیت میدان. بدلیل اینکه در دنیا به یک کشور امنیتی تبدیل شده بودیم. حتی در ابتدای وزارت یک بار من را به اجلاس مونترو دعوت کردند و بعد دعوت را پس گرفتند. اما با تغییر شرایط بین‌المللی ایران، وضعیت ما در مذاکرات سوریه هم تغییر پیدا کرد. این وضعیت کاملا وابسته به شرایط میدانی هم نبود. اتفاقا در اوج ضعف دولت سوریه و شرایط نابسامان میدانی که حتی دمشق در خطر بود، نه تنها ما را برای مذاکرات دعوت کردند، بلکه در اجلاس لوزان ما تعیین کردیم چه کسانی بیایند. یعنی ایران از کشوری که به مذاکرات دعوت نمی‌شد تبدیل شد به کشوری که تعیین می‌کند چه کسانی در مذاکرات شرکت کنند. علت آن تغییر وجهه بین‌المللی

جمهوری اسلامی ایران بود. باید مراقب باشیم که وضعیت دوباره به شرایط قبلی برنگردد. حضور در صحنه مذاکره حیاتی است و می‌تواند شرایط خوب میدانی را نهادینه کند. بدون حضور در صحنه مذاکره، دستاوردهای میدانی که با رشادت مدافعان حرم و سردارانی همچون سرلشگر سلیمانی بدست آمده توسط دیگران هزینه می‌شود و ما در حاشیه قرار می‌گیریم.

با توجه به مباحث گفتمانی که در ابتدای مصاحبه فرمودید و بر مبنای تجربه مذاکرات متعدد جمع بندی حضرت‌عالی در مورد دلایل موفقیت جمهوری اسلامی در عرصه سیاست خارجی را چگونه جمع بندی می‌فرمایید؟

بطور خلاصه ایران امروز در سایه دستاوردهای انقلاب و به ویژه خوباوری و استقلال عملی و نظری به عنوان یک کنشگر در صحنه بین‌المللی و نه صرفاً موضوع کنش تبدیل شده است، لذا حضور در صحنه بین‌المللی و مذاکرات برای نهادینه کردن این دستاوردها ضروری است. بعضی‌ها در کشور هنوز ایران را به عنوان موضوع روابط بین‌الملل می‌دانند در صورتی که ایران امروز شکل دهنده جریان‌ات است. ایران یک کنشگر است و به عنوان یک کنشگر معادلات معمول روابط بین‌المللی برای ایران بسیار پرچالش‌تر است و منافع انتخاب‌های درست و استفاده بهینه از فرصت‌ها و توانمندی‌های میدانی بسیار بالاتر و به همین میزان خطرات رها کردن میدان مذاکره و یا اتکای صرف به میدان و یا مذاکره به مراتب بیش از کشورهایی است که نقشی حاشیه‌ای دارند.

تجربه چهل ساله انقلاب اسلامی بیانگر این واقعیت مهم است که دیپلماسی کنشگر، نقش مهمی در تحقق اهداف انقلاب اسلامی در برهه‌های حساس تاریخی ایفا کرده است. تجربه حضور فعال ایران در عرصه‌های مختلف بین‌المللی و منطقه‌ای نشان دهنده آن است که ایران در صورت کوچکترین غفلت و مسامحه، بایستی بهایی بپردازد که در مواردی غیرقابل جبران خواهد بود؛ چون معادلات معمول در روابط بین‌الملل برای کشور ما در مقایسه با دیگر کشورها دشوارتر است. ایران به عنوان یک کشور ممتاز با رویکرد استقلال طلبانه و بدون متحد راهبردی، نه تنها در مسیر موج مسلط و غالب بین‌المللی

حرکت نمی‌کند، بلکه مدعی طرح گفتمان جدید بوده و شکل دهنده مسایل و موضوعات بین‌المللی است.

تحولات چهاردهه اخیر و بویژه قدرت معنایی ایران، نشأت گرفته از توان و ویژگیهای گفتمان انقلاب اسلامی است که موفق شده با برقراری ارتباط با مردم و ایجاد خودباوری و رفتار مستقل، کشور ایران را به بازیگری تاثیرگذار تبدیل نماید که رفتار، امنیت و استقلال آن به هیچ کشوری وابسته نیست.

یافته‌های تجربی و آکادمیک اینجانب در قطعنامه ۵۹۸، مذاکرات صلح افغانستان، عراق، سوریه و برجام بیانگر این واقعیت مهم می‌باشد که ایران زمانی توانسته است اهداف گفتمان انقلاب اسلامی را محقق نماید که قدرت میدانی را با مذاکره و مبتنی بر رویکرد افزایش توان ملی و حضور فعالانه در صحنه‌های سرنوشت ساز بین‌المللی ترکیب و تکمیل نماید.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی